

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه جزوات مصباح (۵)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم **محمدتقی مصباح یزدی (ره)**

تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

draghili.blog.ir

Sapp.ir/andishkade



رابطه مشروعیت با مقبولیت (۲)

تحقیق نظر صحیح در مورد نقش مردم در حکومت در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)

بعد از تذکر این دو نکته که رعایت آنها در این تحقیق ضروری می نمود اکنون زمان آن فرارسیده که از میان نظرات سه گانه ای که در باب نقش مردم در حکومت در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) مطرح شده نظر صحیح را بررسی کنیم. به اعتقاد ما نظر صحیح از میان سه رأی مطرح شده در این زمینه همان نظر اول است که معتقد است اصل تشریح حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خداوند و امام زمان (علیه السلام) است و همچنین تعیین شخص آن هم باید به نوعی به امام زمان (علیه السلام) و اجازه آن حضرت انتساب پیدا کند اما تحقق و استقرار حاکمیت و حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. دلیل ما بر این مدعا این است که:

ما بر اساس بینش اسلامی معتقدیم که علت ایجاد همه هستی و جهان و از جمله انسان ها، خداوند است. اوست که لباس وجود را بر اندام همه موجودات پوشانده و به آنها هستی بخشیده است و هر آن چه که در آسمان ها و زمین است همه از آن خداوند است و او مالک حقیقی همه آنهاست:

فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (۸)

پس هر آنچه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آن خداست.

بر اساس تفکر اسلامی، همه انسان ها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن هم نه ملک اعتباری و قراردادی که بر اساس جعل و اعتبار بوجود آمده باشد بلکه ملک حقیقی؛ یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست و هیچ چیز حتی یک سلول هم که متعلق به خودمان باشد و ما آن را بوجود آورده باشیم نداریم. از طرف دیگر، عقل هر انسانی درک می کند که تصرف در ملک دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست و شاهدش هم این است که اگر کسی در آن چه که متعلق به ماست (مثل خانه و ماشین و کفش و لباس و...) بدون اجازه و رضایت ما تصرف کند ناراحت می شویم و فریادمان بلند می شود و معتقدیم در حق ما ستم شده است. این قضاوت بر اساس همان قاعده عقلی است که هر کسی می فهمد که تصرف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است.

بنابراین، اگر از طرفی همه عالم و از جمله همه انسان ها ملک حقیقی خداوند هستند و تمام هستی و ذرات وجود آنها متعلق به خداوند است و از خود چیزی ندارند، و از طرف دیگر هم عقل تصدیق می کند که تصرف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است بنابر این هیچ انسانی حق تصرف، نه در خود و نه در دیگران را، بی اذن و اجازه خداوند ندارد. و بدیهی است که لازمه حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرف ها و ایجاد محدودیت های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است؛ بنابر این حاکم باید برای این تصرفات، از

مالک حقیقی انسان‌ها که کسی غیر از خداوند نیست اجازه داشته باشد و گرنه تمامی تصرفات او بر اساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود. بر اساس ادله‌ای که در دست داریم خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام و امامان معصوم بعد از ایشان داده است:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۹)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان به آنان سزاوارتر (مقدم تر) است.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱۰)

خدا را فرمان برید و پیامبر و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید.

همچنین بر اساس ادله اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقی به فقیه جامع شرایط داده شده و از جانب خدا و امام زمان (علیه السلام) برای حکومت نصب شده است. اما دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و از جمله، به آحاد مردم و افراد یک جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد. البته این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصی را معین نکرده اند بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای این کار صلاحیت دارد. اما چون روشن است که یک حکومت با چند حاکم مستقل سازگار نیست و در صورت وجود چند حاکم مستقل، دیگر «یک» حکومت نخواهیم داشت ناچار باید یک نفر از میان آنان انتخاب شود. اما این انتخاب در واقع نظیر دیدن هلال ماه است که اول ماه را ثابت می کند و نظیر تعیین مرجع تقلید است. توضیح این که:

ما به عنوان مسلمان مکلفیم که ماه رمضان را روزه بگیریم. اما برای این که بدانیم ماه رمضان شده یا نه، باید رؤیت هلال کنیم و ببینیم آیا هلال شب اول ماه در آسمان دیده می شود. اگر هلال ماه رؤیت شد آن گاه «کشف» می کنیم که ماه رمضان شده و باید روزه بگیریم. در این جا این گونه نیست که ما به ماه رمضان مشروعیت بدهیم؛ یعنی ماه رمضان را ماه رمضان کنیم بلکه در خارج یا هلال شب اول ماه واقعاً وجود دارد یا واقعاً وجود ندارد، اگر هلال ماه وجود داشته باشد ماه رمضان هست و اگر نباشد ماه رمضان نیست. آنچه ما در این میان انجام می دهیم و به عهده ما گذاشته شده تنها کشف این مسأله است که آیا هلال ماه وجود دارد یا نه؟

و یا در مسأله تقلید، ما معتقدیم هر مسلمانی که خودش متخصص در استنباط و شناسایی احکام دین نیست باید از کسی که چنین تخصصی را دارد، که همان مجتهد است، تقلید کند. در این مسأله هم وقتی کسی بدنبال تعیین مرجع تقلید برای خودش می رود این طور نیست که می خواهد به مرجع تقلید مشروعیت بدهد و او را مجتهد کند. بلکه آن شخص قبل از تحقیق ما واقعاً مجتهد هست و یا واقعاً مجتهد نیست و صلاحیت برای تقلید ندارد. ما با تحقیق فقط می خواهیم «کشف» کنیم که آیا چنین صلاحیتی در او وجود دارد یا ندارد. بنابراین، کار ما «خلق و ایجاد» آن صلاحیت نیست بلکه «کشف و شناسایی» آن است.

در مورد ولیّ فقیه هم مسأله به همین ترتیب است. یعنی با نصب عام از ناحیه خداوند و امام زمان (علیه السلام) فقیه حقّ حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد و ما فقط کارمان این است که این حقّ حاکمیت را که واقعا و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد کشف و شناسایی نماییم. با این بیان معلوم می شود که تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر بوسیله این نمایندگان، حقیقت و ماهیتش چیزی غیر از آن چه گفتیم، یعنی کشف و شناسایی فردی که واجد صلاحیت و مشروعیت برای منصب ولایت فقیه و رهبری است نخواهد بود. بنابراین، هم اصل مشروعیت ولیّ فقیه و هم تعیین او به نوعی منتسب به امام زمان (علیه السلام) است. البته این کشف بدان معنا نیست که این شخص خاص، مورد نظر امام زمان (علیه السلام) بوده است بلکه همان طور که گفتیم این مسأله نظیر کشف و شناسایی مرجع تقلید است که در آن مورد هم شخص خاصی برای تقلید معین نشده بلکه یک سری ویژگی های عام بیان شده و هر کس دارای چنین ویژگی هایی باشد مرجعیت او مورد قبول و رضای خدا و امام زمان (علیه السلام) خواهد بود.

تا این جا معلوم شد که در زمان غیبت امام معصوم نیز به مانند زمان حضور پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام)، مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشی به حکومت فقیه (نه در اصل مشروعیت و نه در تعیین فرد و مصداق) ندارند.

و اما نسبت به تحقق و استقرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) باید بگوییم که این مسأله تماماً به پذیرش جامعه و مقبولیت مردمی بستگی دارد. یعنی این مردم و مسلمانان هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت را فراهم کنند و تا مردم نخواهند نظام اسلامی محقق نخواهد شد و فقیه در اصل تأسیس حکومت خود هیچ گاه متوسّل به زور و جبر نمی شود بلکه نظیر همه پیامبران و امامان، تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند دست به تشکیل حکومت خواهد زد. در این مورد هم نظیر همه احکام و دستورات الهی، مردم می توانند به اختیار خودشان آن را بپذیرند و اطاعت کنند و می توانند هم نافرمانی کرده سرپیچی نمایند. البته مردم در طول تاریخ ملزم و مکلف بوده اند که به حاکمیت الهی و حکومت پیامبران و امامان تن دهند و حق حاکمیت آنان را به رسمیت شناخته بپذیرند و اگر نپذیرفته اند در پیشگاه خداوند گناه کار و معاقب خواهند بود.

بررسی و نقد دو نظر دیگر

کسانی که معتقدند در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) مردم به نوعی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی و حاکمیت فقیه (یا در اصل مشروعیت حاکمیت فقیه و یا در تعیین مصداق آن) نقش دارند مطالبی را در این باره مطرح کرده اند. از جمله این که گفته اند در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) در اسلام هیچ قانون و حکمی در مورد حکومت بیان نشده بلکه این از مواردی است که به عهده خود مردم گزارده شده است. در توضیح بیشتر این سخن باید اشاره کنیم که در احکام شرعی مواردی وجود دارد که حکم آنها از طرف شارع بیان شده و یکی از احکام پنج گانه (وجوب، حرمت، استجاب، کراهت، اباحه) به آن اختصاص یافته است، اما مواردی هم وجود دارد که هیچ حکمی از طرف شارع در مورد آنها به ما نرسیده و آیه و روایتی درباره آن نداریم؛ در این گونه موارد معمولاً فقها طبق اصول و قواعد خاصی که دارند می گویند چیزهایی که حکم آنها از طرف خداوند به ما نرسیده و امر و نهی در مورد آن وجود ندارد مباح است یعنی فعل و ترکش

مساوی است و رجحانی ندارد و هر طور که خودتان مایلید می توانید رفتار کنید. در زمینه حکومت ولیّ فقیه در زمان غیبت هم کسانی این گونه فکر می کنند که چون خداوند متعال امر و نهی خاصی در قرآن نفرموده و مراد از «اولی الامر» هم در آیه «اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم» بیان شد که دوازده امام معصوم (علیهما السلام) هستند، بنابراین مسأله حکومت در زمان غیبت چیزی است که شارع مقدس در قبال آن سکوت کرده و چیزی نفرموده پس امر آن را به اختیار و اراده خود مردم موکول نموده است.

و یا گاهی گفته می شود بر اساس این قاعده فقهی که «الْأَناسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» مردم بر دارایی های خودشان سلطه دارند» مردم بر جان و مال خودشان مسلط هستند و نسبت به آنها حق دارند و می توانند این حق را به دیگری واگذار کنند و یا در مورد آن به دیگری وکالت بدهند. (۱۱) بر این اساس در زمان غیبت، مردم خودشان باید بروند و حاکم تعیین کنند، و برگزاری انتخابات عمومی هم در واقع به همین معناست که مردم آن حقی را که در تصرف جان و مال خودشان دارند به دیگری واگذار می کنند.

در نقد این دو استدلال باید بگوییم اما در مورد این که گفته می شود از نظر اسلام مردم بر جان و مال خودشان تسلط دارند و حق دارند هرگونه که خودشان می خواهند و مایلند در آن تصرف کنند، سؤال ما این است که چه کسی گفته است که نظر اسلام این است و مردم چنین حقی را دارند؟ بلکه بر عکس، همه مسلمان ها می دانند که انسان حق ندارد هرگونه که دلش می خواهد رفتار کند و در خودش تصرف نماید؛ ما حق نداریم چشم خود را کور کنیم؛ حق نداریم دست خودمان را قطع کنیم؛ حق نداریم اعضا و جوارح بدن خودمان را بسوزانیم و فاسد کنیم. در مورد اموال و دارایی های خودمان نیز حق هرگونه تصرفی نداریم. مثلاً نمی توانیم بگوییم چون این ماشین یا خانه مال خودم است دلم می خواهد آن را آتش بزنم و بسوزانم. چرا خودکشی در اسلام حرام است؟ این بر اساس همان مبناست که انسان ها حق ندارند هر طور که دلشان می خواهد در وجود خودشان تصرف کنند. از نظر تفکر و بینش اسلامی، همان طور که پیش تر نیز گفتیم، همه ما عبد و مملوک خداوند هستیم و وقتی همه هستی ما از او باشد بدون اجازه او حق هیچ گونه تصرفی حتی در خودمان را نیز نداریم. پس ما که حتی حق تصرف در خودمان را نیز نداریم چگونه می توانیم به دیگران این حق را تفویض کنیم که بتوانند در جان و مال آحاد جامعه و امور مربوط به آن دخالت و تصرف نمایند؟

ما چگونه می توانیم حق وضع و اجرای قانون در مورد خودمان و سایر افراد را، که لازمه هر حکومتی است، به دیگران واگذار کنیم در حالی که اصولاً صدور احکام و قوانین از جانب خداوند و بیان آنها در شریعت به این معناست که ما برای تعیین قوانین مربوط به شخص خودمان هم باید تابع مالک حقیقی خویش بوده و مطابق خواست و اراده او رفتار کنیم.

این ولایتی که به فقیه نسبت می دهیم آن چیزی است که خداوند برای فقیه تعیین کرده و امام زمان (علیه السلام) بیان فرموده است نه این که مردم به او ولایت داده باشند. اگر بر اساس «الْأَناسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» مردم حق داشته باشند به هر کسی خودشان مایلند حق ولایت و حاکمیت داده و به او مشروعیت ببخشند سؤال می کنیم که اگر روزی مردم اصلاً ولایت و حکومت فقیه را نخواستند و رأی دادند که یک فرد غیر فقیه، مثلاً یک دکتر یا یک مهندس، در رأس حکومت باشد آیا حکومت او از نظر خدا و رسول مشروع است؟ اگر حقیقتاً رأی مردم مشروعیت آور است فرض می کنیم مردم به

حکومت یزید و هارون الرشید و رضاخان پهلوی و امثال آنان رأی بدهند، آیا در این صورت حکومت آنها از نظر خدا و رسول مشروع و بر حق می شود؟

ما از کسانی که معتقدند رأی مردم مشروعیت آور است سؤال می کنیم اگر مردم فردا رأی بدهند که ما قانون اساسی فعلی را که با محوریت ولایت فقیه تدوین شده نمی خواهیم موضع شما چه خواهد بود؟ آیا خواهید گفت نظر اسلام همین است؟ آیا آنان که با ادعای پیروی از خط امام، نفهمیده و نسنجیده و یا احیاناً از روی عمد و عناد از این سخن حضرت امام خمینی (ره) سوء استفاده می کنند که «میزان رأی ملت است» معتقدند که اگر مردم رأی دادند ما نظام ولایت فقیه را نمی خواهیم و اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی قبول نداریم، باید بگوییم میزان رأی ملت است و نظر اسلام همان است که مردم رأی داده اند؟ یا آن چه که از سراسر فرمایشات حضرت امام استنباط می شود این است که ولایت فقیه یک اصل خدشه ناپذیر است و به همین دلیل هم هست که در قانون اساسی از آن به عنوان «اصل غیر قابل تغییر» یاد شده است.

و اما در مورد استدلال دیگر که گفته می شود چون نسبت به مسأله حکومت در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) بیانی و دستوری از طرف خدای متعال و صاحب شریعت صادر نشده بنابراین از اموری است که اختیار آن بدست خود مردم داده شده، باید بگوییم در فصل بعد که به بررسی و ذکر ادله اثبات ولایت فقیه خواهیم پرداخت روشن خواهد شد که این ادعا صحّت ندارد بلکه مطابق ادله ای که در دست داریم صاحب - شریعت، تکلیف ما را نسبت به مسأله حکومت در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) روشن نموده است.

برخی نیز خواسته اند با تمسک به مسأله بیعت که در صدر اسلام بسیار معمول و متداول بوده است چنین نتیجه گیری کنند که مشروعیت حاکم اسلامی از رأی و انتخاب مردم ناشی می شود و مثلاً می گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم از مردم خواست تا با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کنند؛ اگر مشروعیت یافتن حکومت حضرت علی (علیه السلام) واقعاً هیچ ارتباطی به رأی مردم نداشت پس اصرار پیامبر بر بیعت مردم با آن حضرت برای چه بود؟

اما با اندکی تحقیق و تدبّر در مورد جایگاه بیعت در تاریخ صدر اسلام و اعراب آن زمان و همچنین فرمایشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نیز آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...» که در روز غدیر خم نازل شده بخوبی روشن می گردد که بیعت در واقع عهدی بوده که شخص بیعت کننده برای اطاعت و فرمان برداری از شخص بیعت شونده با او می بسته است؛ یعنی اعلام آمادگی شخص بیعت کننده برای همکاری و همراهی با یک فرمانده یا حاکم بوده است. و این مسأله غیر از مشروعیت بخشی و دادن حق حاکمیت به یک فرد است. حقیقت امر در بیعت، سپردن التزام به اطاعت از حاکم مشروع و بر حق بوده است نه آن که مشروعیت نیز با بیعت ایجاد گردد.

خلاصه و نتیجه مجموع آن چه در این قسمت گفتیم این است که بر اساس مبنای صحیح اسلامی، مشروعیت ولی فقیه به نصب عام از طرف امام معصوم (علیه السلام) است و مردم در تحقق و استقرار و عینیت بخشیدن به حکومت و حاکمیت فقیه، نقش صد در صد دارند. و این دقیقاً شبیه آن چیزی است که در مورد مشروعیت حکومت پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) و نقش مردم در حکومت آنان بیان کردیم.

منابع:

(۸). نساء / ۱۳۱.

(۹). احزاب / ۶.

(۱۰). نساء / ۵۹.

(۱۱). در این جا اگر حق رابه دیگری واگذار کنند دیگر قابل برگشت و رجوع نیست اما اگر دیگری را وکیل کنند می توانند هر موقع که بخواهند آن را فسخ کرده و پس بگیرند. در اندیشه سیاسی، در مورد چگونگی رأی مردم و ماهیت آن، هر دو نظر ابراز شده است.

برای دریافت فایل های مصباح به کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیاید.

sapp.ir/andishkade